گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید علی محقی از شهدای مهندس نخبه سایبری در جنگ تحمیلی رمضان

انگشتر عقدمان تنها نشانی از پیکر علی بود

شکوفه زمانی

شهید علی محقی متولد سال ۱۳۷۹ بود. زمانی که در یازدهم اسفند سال گذشته به شهادت رسید، تنها ۴۰ روز از ازدواج او با همسرش سیده فاطمه فاضلی می‌گذشت. علی و فاطمه یک زندگی ساده و شیرین را آغاز کرده بودند و به روزهای خوش آینده فکر می‌کردند که یک موشک به ساختمان محل کار علی برخورد کرد و او و تعدادی از همکارانش را مسافر کاروان شهادت کرد. پیکر علی به قدری آسیب دیده بود که به گفته همسرش از روی انگشتر نامزدی‌اش شناسایی شد. همسر شهید می‌گوید: «علی آقا عاشق امیرالمؤمنین(ع) بود و اهتمام زیادی به شناخت آقا امام زمان داشت و از من می‌خواست زمانی برای شناخت بیشتر صاحب‌الزمان اختصاص بدهیم.»


شهید علی محقی

علی آقا متولد چه سالی بودند و موقع ازدواج با شما چند سال داشتند؟

علی‌آقا متولد ۲۴ آبان ۱۳۷۹ بودند که در سن ۲۳سالگی ازدواج کردند. دو برادر و یک خواهر دارند و شهید فرزند آخر خانواده بودند. ایشان در یک خانواده معمولی بزرگ شدند. شغل پدرشان هم آزاد است. علی‌آقا زمانی که بچه بودند، با تشویق خانواده‌شان به مسجد می‌رفتند. عضو بسیج محله شده بودند و تا پیش از شهادتشان فعالیت‌های بسیجی‌شان ادامه داشت. شهید بعد از اتمام و گذراندن سربازی‌شان، در یکی از ارگان‌های سپاه مشغول به کار شدند و با افتخار کار می‌کردند. چون دیدگاهشان این بود با این کاری که دارند، بهتر می‌توانند به کشورشان خدمت کنند. البته علی‌آقا در کنار این شغل، فعالیت‌های دیگری نیز انجام می‌دادند. مانند طراحی سایت، تدریس و طراحی گرافیکی. این سبک کارها را بسیار می‌پسندیدند و انجام می‌دادند. تعدادی از فیلم‌های آموزشی‌ای را که درباره طراحی سایت تهیه کرده بودند، به‌صورت رایگان در سایت‌ها گذاشته بودند تا دیگران نیز بتوانند از آنها استفاده کنند.

شما چگونه با شهید و خانواده ایشان آشنا شدید؟

من و همسرم در کلاس‌های فتوشاپ با همدیگر آشنا شدیم. ایشان سه دوره کلاس مقدماتی، پیشرفته و حرفه‌ای برگزار کردند. در دوره مقدماتی، ما تعداد زیادی دانشجو بودیم، ولی برای دوره‌های بعدی، یعنی دوره پیشرفته و دوره حرفه‌ای، از میان آن تعداد زیادی که بودیم، گلچین شدیم. برای همین، در کلاس تمرین‌هایی داشتیم تا بتوانیم به آن سطحی که نیاز داشتیم برسیم. از این طریق تأیید می‌شدیم تا بتوانیم وارد مراحل بعدی شویم و ادامه دهیم. من هم جزو آن دسته از دانشجویانی بودم که در کارم پیشرفت داشتم و بعد از کلاس فتوشاپ توانستم وارد تولید ویدئوهای موشن گرافیک شوم؛ همین استمرار حضور در کلاس‌ها آشنایی بیشتر ما را فراهم کرده بود.

هر دو اهل تهران بودید؟ در زمان آشنایی ایشان در سپاه مشغول بودند؟

من متولد سال ۸۳ هستم و هر دو در تهران ساکن هستیم و اینجا زندگی می‌کنیم، ولی اصالتاً همسرم اهل تبریز بود و خودم اهل شهرستان خمین در استان مرکزی هستم. همسرم استخدام رسمی سپاه نبودند و به‌صورت قراردادی در آنجا کار می‌کردند. آن شرکت زیرمجموعه سپاه بود و ایشان بخشی از کارهای آن مجموعه را انجام می‌دادند. البته قبل از اینکه همسرم وارد این شغل شود از بچگی در خانواده‌شان سیستم کامپیوتری داشتند و به این حرفه علاقه‌مند بودند. همچنین پدر علی‌آقا چاپخانه داشتند و بیشتر طراحی‌هایی که انجام می‌شد با برادر علی‌آقا بود. علی‌آقا هم در کنار برادرشان بسیاری از کارهای چاپخانه را یاد گرفته و خیلی از چیزهای دیگر را هم خودشان با آزمون‌وخطا یاد گرفته بودند؛ اینطور نبود که بگوییم کلاس رفته یا جایی آموزش دیده بود. علی‌آقا در پیشرفت زمینه کامپیوتر به جایی رسید که متوجه شد خیلی از چیزهایی را که لازم است، خودشان بلد هستند. اگر هم معلومات حرفه‌ای‌تری برای کارشان لازم بود و نیاز به آموزش داشت با گذراندن چند دوره آموزشی، آن مطالب را به دانش خود اضافه می‌کردند.

زندگی مشترک‌تان با شهید چه مدت طول کشید؟

ما حدوداً یک سال و نیم عقد کرده بودیم و مراسم عروسی‌مان در دوم بهمن ۱۴۰۴ برگزار شد. ۴۰ روز بود که سر زندگی مشترک خودمان رفته بودیم. بعد از گذشت ۴۰ روز از مراسم عروسی‌مان در ۱۱ اسفندماه، علی‌آقا به شهادت رسیدند.

از زمانی که علی‌آقا را شناختید، ایشان را چگونه فردی دیدید؟

از زمانی که با ایشان آشنا شدم تا وقتی ازدواج کردیم، علی‌آقا همیشه نمازشان را سر وقت می‌خواندند. اخلاقشان اینطور بود که در هر کاری و هر جایی که بودند، وقتی متوجه می‌شدند وقت نماز رسیده، اول نمازشان را می‌خواندند و بعد سراغ ادامه کارشان می‌رفتند.


تصویر شهید محقی روی تابوتش در مراسم وداع

یکی از چیزهایی که ایشان را بسیار ناراحت یا عصبانی می‌کرد، قضاشدن نمازشان بود. حالا که فکر می‌کنم، در مدتی که با علی‌آقا آشنا می‌شدم، یک بار دیدم نمازشان قضا شد و ایشان واکنش عجیبی به این موضوع داشتند. برای من منطقی نبود که کسی به‌خاطر قضا شدن نمازش آنقدر به هم بریزد و ناراحت باشد و آنقدر غصه بخورد که چرا نمازش قضا شده و چه کاری کرده که نتوانسته نمازش را سر وقت بخواند.

علی‌آقا امیرالمؤمنین(ع) را خیلی دوست داشت و خطبه‌های نهج‌البلاغه را تا حد زیادی حفظ بود. در زندگی روزمره از صحبت‌های امیرالمؤمنین(ع) خیلی استفاده می‌کردند. مورد دیگری که بود، اینکه وقتی با هم ازدواج کردیم، زمانی را اختصاص دهیم تا درباره امام‌زمان (عج) با هم صحبت کنیم و ذهنمان را درگیر شناخت امام‌زمان (عج) کنیم؛ چون همسرم خیلی تأکید داشتند که باید صاحب‌زمان را بشناسیم.

مسئله بعدی اینکه علی‌آقا روی حق‌الناس بسیار حساس بودند تا حدی که آخرین روز حیات‌شان وقتی می‌خواستند سر کار بروند به ایشان گفتم: «خیلی نگرانم با این اوضاعی که پیش آمده امروز سر کار نرو» ولی علی‌آقا گفتند: «مرخصی‌هایم تمام شده است، اگر نروم، حق‌الناس است.» در ادامه حرفشان گفتند: «من این‌همه تلاش کردم که در این زمانه به درد کشورم بخورم و گرنه فایده‌ای ندارم.»

بنا به گفته شما ایشان به رزق حلال بسیار اعتقاد داشتند؟

بله همینطور است. علی‌آقا روی درآمد حلال خیلی حساس بودند و به خانواده تأکید می‌کردند که مراقب باشند درآمدشان از راه حلال باشد تا خدایی‌نکرده حتی ذره‌ای پول حرام وارد زندگی‌شان نشود. خودشان هم وقتی هیئت یا موکبی را می‌دیدند که نیاز به کمک دارد، تا آخرین مبلغی که داشتند برای آن مراسم خرج می‌کردند. دیدگاهشان هم این بود: «خدا خودش بقیه را درست می‌کند.» ما اعتقاد داریم که شهدا زنده هستند و این موضوع برای ما هم ثابت شده است. یک روز که مادر علی‌آقا در گلزار شهدا سر مزار علی‌آقا بودند، در آن لحظات دلتنگی و گریه به پسرشان گفتند: «علی، کلید منزلت که دستت بود را حداقل بیا آنها بده. آنها امانت دست شما بوده‌اند.» در گروهی که برای شهدای ساختمان محل کار بچه‌ها تشکیل شده بود، وسایلی را که از زیر آوار پیدا می‌شد و متعلق به شهدا بود، اعلام می‌کردند. آن شب عکس کلیدهای منزل علی را که از زیر آوار پیدا کرده بودند، در گروه گذاشته و اعلام کردند که این وسیله پیدا شده است. آن کلیدها متعلق به علی‌آقا بود و اینطور برای ما ثابت شد که شهدا زنده هستند و کنار ما حضور دارند. یکی از اشخاصی که علی خیلی به او ارادت داشت و از ته قلبش دوستش داشت، شهید حسن طهرانی‌مقدم بود. آن شهید به یکی از الگوهای شاخص برای علی تبدیل شده بود. از وقتی که با علی‌آقا آشنا شده بودم، هر هفته سر مزار شهید حسن طهرانی‌مقدم می‌رفتیم. چون هم این شهید و هم علی‌آقا آرزو و هدفشان نابودی اسرائیل و رژیم صهیونیستی بود.

از آخرین لحظاتی که با شهید داشتید بگویید.

همسرم روز یازدهم اسفند ۱۴۰۴، همراه با تعداد از همکارانشان، با زبان روزه شهید شدند و بیشتر آنها پیکر نداشتند. آن روز مثل روزهای گذشته از خواب بیدار شدم تا همسرم را بدرقه کنم. دیدم علی برای رفتن خیلی عجله دارد و کارهایی را که عادت داشت همیشه انجام دهد، همه را حذف کرد و خیلی سریع آماده شد که سرکار برود. مثلاً عادت داشت موهایش را مرتب کند و سشوار بکشد یا کارت‌ها و کلیدهایش را چک کند، ولی آن روز هیچ‌کدام از این کارها را انجام نداد. موهایش را ساده شانه زد و سریع رفت. یک‌دفعه به خودم آمدم و دیدم دارد کفش‌هایش را می‌پوشد و برای رفتن آماده می‌شود. از اینکه برای رفتن آنقدر عجله داشت، تعجب کردم. خودم را به ایشان رساندم و به علی گفتم: «چرا اینقدر عجله داری؟ مگر چیزی شده؟» در جوابم گفت: «باید بروم، حس می‌کنم دیرم شده است.»

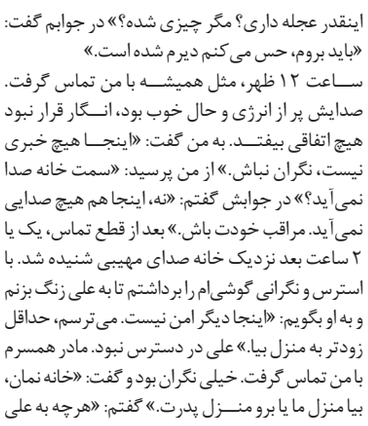
شهید محقی، ٤٠ روز پس از مراسم ازدواجش به شهادت رسید

ساعت ۱۲ ظهر، مثل همیشه با من تماس گرفت. صدایش پر از انرژی و حال خوب بود، انگار قرار نبود هیچ اتفاقی بیفتد. به من گفت: «اینجا هیچ خبری نیست، نگران نباش.» از من پرسید: «سمت خانه صدا نمی‌آید؟» در جوابش گفتم: «نه، اینجا هم هیچ صدایی نمی‌آید. مراقب خودت باش.» بعد از قطع تماس، یک یا ۲ ساعت بعد نزدیک خانه صدای مهیبی شنیده شد. با استرس و نگرانی گوشی‌ام را برداشتم تا به علی زنگ بزنم و به او بگویم: «اینجا دیگر امن نیست. می‌ترسم، حداقل زودتر به منزل بیا.» علی در دسترس نبود. مادر همسرم با من تماس گرفت. خیلی نگران بود و گفت: «خانه نمان، بیا منزل ما یا برو منزل پدرت.» گفتم: «هرچه به علی زنگ می‌زنم، جواب نمی‌دهد. بیشتر نگرانش شدم.»

> ساعت ۱۲ ظهر، مثل همیشه با من تماس گرفت. صدایش پر از انرژی و حال خوب بود، انگار قرار نبود هیچ اتفاقی بیفتد. به من گفت: «اینجا هیچ خبری نیست، نگران نباش.» همان روز، یازدهم اسفند ١٤٠٤، همسرم با تعدادی از همکارانش با زبان روزه شهید شدند و بیشتر آنها پیکر نداشتند

> شهید محقی امیرالمؤمنین(ع) را خیلی دوست داشت و خطبه‌های نهج‌البلاغه را تا حد زیادی حفظ بود. در زندگی روزمره از صحبت‌های امیرالمؤمنین(ع) خیلی استفاده می‌کرد. وقتی با هم ازدواج کردیم، زمانی را اختصاص دادیم تا درباره امام زمان (عج) با هم صحبت کنیم و ذهنمان را درگیر شناخت امام‌زمان کنیم؛ همسرم خیلی تأکید داشتند که باید صاحب زمان را بشناسیم

مدتی گذشت و من مدام با گوشی‌اش تماس می‌گرفتم، ولی علی جواب نمی‌داد.

چطور از شهادتش مطلع شدید؟

آن روز پدرم دنبالم آمد و به منزل پدر و مادرم رفتم. تا اذان مغرب و افطار، خیلی خودم را نگه داشتم که استرس نداشته باشم، ولی بعد از افطار دیگر نمی‌توانستم طاقت بیاورم. با چند نفر از همکارهای علی تماس گرفتم، ولی آنها هم جواب نمی‌دادند تا بالاخره یکی از آنها جواب داد و گفت: «دشمن ساختمان محل کارشان را با موشک زده است و معلوم نیست چه اتفاقی افتاده. فقط خودتان را سریع برسانید.»

وقتی رسیدم از ساختمان چیزی جز خاک نمانده بود و ستون‌های ساختمان را طوری زده بودند که همه‌چیز به آوار تبدیل شده بود. عکس همسرم را به همه کسانی که در محل حادثه بودند نشان می‌دادم، ولی هیچ‌کس علی را ندیده بود. بعضی‌ها هم به من گفتند علی زیر آوار است. بر اثر آن انفجار، چیزی از پیکرها باقی نمانده بود. تا آخر شب، حدود ساعت ۲ یا ۳ نیمه‌شب، با خانواده‌هایمان آنجا مانده بودیم؛ هم خانواده علی‌آقا و هم خانواده خودم تا اینکه آن انتظار طولانی تمام شد و انگشتر علی را از زیر آوار پیدا کردند. حلقه ازدواجمان را برای ما آوردند. جلو رفتم از من پرسیدند: «این انگشتر را می‌شناسید؟» دست چپم را بالا آوردم و گفتم: «انگشتر عقدمان است، یکی مثل همین دست خودم است.» انگشتر را به ما تحویل دادند و گفتند به معراج شهدا بروید. باقی‌مانده پیکر از طریق آزمایش دی‌ان‌ای شناسایی می‌شود.

از روحیات علی چه توصیفی دارید؟

همسرم خیلی خوش‌خنده و شوخ‌طبع بودند. در فضای خانواده همیشه بگو و بخندشان برقرار و شوخی‌هایشان همیشه بجا بود. کسی تا حالا ناراحتی و عصبانیت علی‌آقا را ندیده بود.

پارسال اولین باری بود که علی‌آقا عازم کربلا می‌شدند و می‌خواستند به زیارت بروند. فضا طوری مهیا شد که ما خانوادگی در این سفر شرکت کردیم و اقوام هم همراه ما آمدند. تعداد زیادی بودیم و همه با هم عازم کربلا شدیم. آنقدر آن سفر به ما خوش گذشت که خستگی راه در کنار آن حال خوب، اصلاً به چشم نمی‌آمد. آن سفر خیلی حال‌وهوای خوبی داشت، به‌طوری که هم علی‌آقا و هم اقوام‌مان برنامه‌ریزی می‌کردند که دوباره این سفر را با هم برویم و آن حال‌وهوا را مجدداً تجربه کنیم. علی‌آقا اخلاق خوبی داشتند و نمی‌گذاشتند در این سفر به کسی بد بگذرد. اگر می‌دیدند وسایل کسی زیاد است، کمکش می‌کردند. اگر می‌دیدند کسی تشنه است، سریع برایش آب می‌گرفتند. اگر می‌دیدند کسی نیاز به کمک دارد، سریع کمکش می‌کردند. اینطور نبود که بگویند به من ربطی ندارد و آن شخص خودش می‌داند. اصلاً چنین اخلاقی نداشتند. علی‌آقا در این سفر خودشان پیاده جلو می‌رفتند و به بقیه کمک می‌کردند. چون تعدادمان در این سفر زیاد بود، مشکلات را به بهترین شکل حل می‌کردند تا کسی در این سفر ناراحت نشود. چون این اولین سفر علی‌آقا به کربلا بود، خیلی نگران بودم که مبادا اذیت یا ناراحت و خسته شوند، اما اتفاقات و شرایطی پیش آمد که بیشتر از هر زمان دیگری و بیشتر از هر سفر دیگری به همه خوش گذشت.

حضور شهید را در زندگی‌تان احساس می‌کنید؟

من همیشه حضور شهید را در کنار خودم حس می‌کنم. یک شب به‌خاطر مشکلات خیلی به علی گلایه کردم و گفتم: «از زمانی که تو رفتی، کلی برایم مشکل به وجود آمده و اذیت می‌شوم. اگر تو بودی، من دغدغه این مسائل را نداشتم، اما الان توان انجام این کارها را به‌تنهایی ندارم.» در همان حالت خواب، وقتی این حرف‌ها را با گریه به علی می‌گفتم، شهید در خوابم آمد و گفت: «چرا گریه می‌کنی؟ من که هستم و هر لحظه کنارتم.»

از راست به چپ

۱-گریم-شهر دادگاه بین المللی ■ ۲-کشور حایز مقام اول در تسلیح صدام به سلاح‌های شیمیایی-پستی-عدسی دوربین ■ ۳-ناله-حرف شرط-آشفتگی-علامت مفعول ■ ۴-از مقام‌های گمرکی اهل بلژیک که در دوران مظفرالدین شاه قاجار به وزارت کل گمرکات ایران رسید-نوعی برادر و خواهر-بی غیرت ■ ۵-دریا-پیل-اجداد-هر چیز مرسوم ■ ۶-وسیله ای برای پرواز-مایع حیات-زندانی ■ ۷-مادر-بیماری-سخت و تند-افترا ■ ۸-آن سوی سقف-سازمانی که در حوزه حمل‌ونقل عمومی فعالیت می کند-واژه پرسشی ■ ۹-سیاره ناهید-پسر سوم چنگیزخان-رها-ضمیر دور ■ ۱۰-کارگاه هنری-پنج آذری-ماه دهم رومیان ■ ۱۱-افشای اسرار-درخت سرشوی-آشنا ساختن به کاری-کوچک و خرد ■ ۱۲-مدح-کنار و حاشیه-جامه ای گشاد و بلند ■ ۱۳-سوپ خودمانی-چهارپایه تحریر-کدر-غلاف شمشیر ■ ۱۴-مهمانی-پیاپی رسیدن-از میوه های پاییزی ■ ۱۵-جای درس خواندن-نام پسر عموی امام حسین(ع)

از بالا به پایین

۱-ماده‌ای قابل اشتعال در سلاح-کنیه پیامبر اسلام(ص) ■ ۲-از گازهای سطح خورشید-پوشیدنی زنانه-تشنج و منقلب شدن ■ ۳-رمزها-واحد وزنی در شیمی-برهنه ■ ۴-بدان و آگاه باش-نسیم تند-سامانه و مجموعه ■ ۵-قلم فرنگی-سالن-راهنمایی ■ ۶-دستگاه دریافت امواج الکترومغناطیسی-سفید آذری-ساقه زیرزمینی گیاهان ■ ۷-مشغول و گرفتار-همدست-سنگ آسیاب ■ ۸-ماه نهم شمسی-نکته برداری-بیزار شدن ■ ۹-طرف و سمت-شرح و توضیح-سازگار و آرام ■ ۱۰-ضرب شمشیر-چهارچوب ورود-خاک ■ ۱۱-مرمت و بازسازی-روزانه-شکم بند ■ ۱۲-زخمی شدن-رنگ-از فلزات نرم ■ ۱۳-سرخ کمرنگ-قیمت-از همسایگان غربی کشورمان ■ ۱۴-نزد ایرانیان است و بس-ماده ای جهت جلوگیری از تجزیه اجساد در قدیم-مغازه فروش گوشت بریان شده ■ ۱۵-اثر گرانقدر و فاخر علی حاتمی-اولین مقتول تاریخ

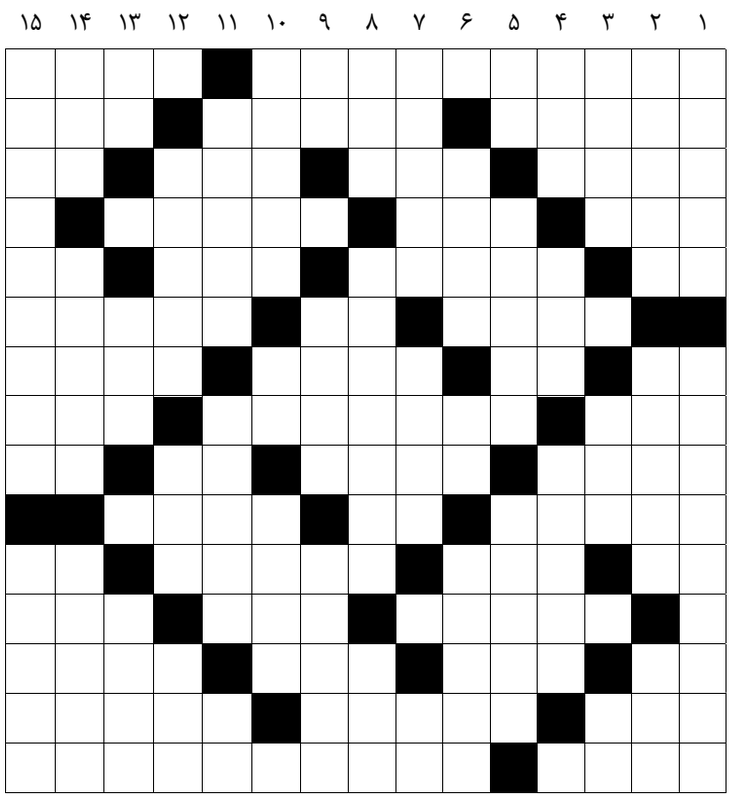

جدول سودوکو

ارقام۱تا۹راطوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۸					۳	
			۵	۲	۶			
							۲	۷
۹	۲	۵						
		۱					۷	۴
			۹	۶	۳			
							۴	۱
				۳	۷			
	۸	۲			۱			

۶	۴	۸	۱	۵	۲	۷	۳	۹
۵	۹	۲	۸	۳	۷	۴	۱	۶
۱	۲	۷	۲	۹	۴	۳	۶	۸
۲	۱	۹	۲	۹	۵	۶	۸	۷
۷	۳	۴	۶	۸	۱	۵	۲	۹
۸	۶	۶	۹	۷	۳	۱	۵	۴
۴	۷	۳	۴	۱	۸	۹	۹	۵
۹	۵	۱	۷	۲	۹	۸	۴	۳
۳	۸	۵	۳	۴	۹	۲	۷	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۵۵

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ل	■	چ	ن	گ	ا	ل	ک	ت	ر	و	ن	ی	ک
۲	م	ی	ت	■	خ	ر	ی	ف	■	ن	ف	■	ش	ا	خ
۳	ا	ل	چ	ا	■	ز	ا	■	گ	ت	■	س	و	ف	■
۴	م	■	ن	ل	م	■	م	و	ر	■	م	ا	ر	■	س
۵	ح	د	■	پ	ک	ر	■	ب	ا	ز	د	م	■	خ	ل
۶	س	غ	ر	■	ا	و	ب	■	م	ن	ت	■	چ	ر	ا
۷	ن	■	م	ی	ر	د	ا	م	ا	د	■	م	ت	م	م
۸	م	ش	■	ل	ی	■	د	ا	ف	■	ت	ی	■	ن	ا
۹	چ	ر	گ	ه	■	خ	ا	ن	و	ا	د	گ	ی	■	ن
۱۰	ت	ی	ر	■	م	ر	و	■	ن	ش	ا	■	ک	د	و
۱۱	ب	ک	■	ا	ن	د	ر	ز	■	ک	ر	ت	■	د	ا
۱۲	ی	■	ا	ر	ش	■	د	ر	س	■	ک	ی	ف	■	ب
۱۳	■	ا	ب	ی	■	ف	ه	■	ی	ن	■	پ	ل	ا	س
۱۴	ک	ل	ت	■	ت	ل	■	م	ر	س	ی	■	ش	ف	ا
۱۵	م	ی	ر	ز	ا	ک	و	چ	ک	خ	ا	ن	■	ه	ل